

بهر حال صبر و حوصله خانواده ها و ملت ایران بسیار است و ما همواره در انتظاریم تا با روشن شدن حقایق این قتلها مرهمی بر این زخم دیرینه خود بگذاریم .

مامی دانیم که قربانیان اصلی این ترورها تنها پیکرهای عزیزانمان نبوده است بلکه قربانیان واقعی این ترورها، فرهنگ و اندیشه ملتی است که نویسندگان و فعالان سیاسی همواره در جهت ارتقای آن گام برداشته اند. این جان باختگان بهای سنگین برداشتن طنابهای جهل و نا آگاهی را از دست و پای بشریت پرداخته اند. پس اولیای دم آنان نه خانواده های آنان، بلکه ملتی است که بخشی از فرهنگش به تاراج رفته است و قاتلان این قتلها باید جوابگوی ملتی باشند که بخشی اندیشمندانش را به جوخه های مرگ سپرده اند .

این قاتلان باید به ملتی پاسخ دهند که چرا پوینده ها و مختاری ها از حق آزادی، امنیت شخصی و حق زندگی که مفاد اولیه حقوق بشر است باید بی نصیب بمانند در حالی که ۵۶ سال از تصویب اعلامیه جهانی حقوق بشر می گذرد .

این قاتلان باید نه در دادگاهی فرمایشی، بلکه در دادگاهی عمومی و علنی با حضور رهیت منصفه ای متشکل از نمایندگان مردم محاکمه شوند زیرا که مختاری و پوینده مقتولان عادی کوچه و بازار نبودند .

آنان نمایندگان و پاسداران فرهنگ ملتی بودند و صداهای ملتی را در نوشته ها، مقالات و کتابهایشان منعکس می کردند.

ما و دیگر خانواده های مقتولان آذر ۷۷ و قبل از آن به امید روزی خواهیم بود که قاتلان اسرار پشت پرده این قتلها را آشکار سازند و از حضور ملتی رسماً گذر خواهی نمایند .

دارهایتان را بر زمین بکوبید
و طنابهایتان را در فضا برافرازید
من آماده ام
تا مرگی طولانی را بیازمایم
من آنگاه که قلم در دست گرفتم
دانستم که باید عرقهای مرگ را بر چهره بیازمایم

دانستم
که باید آویزان شوم
از فراز طنابهای جهل
و خاموش شوم
تا که عشق بماند
تا که اندیشه بماند
تا که قلم بماند
دور از هراس زمانه
تا که فرهنگ بماند
دور از دسترس غارتگران
تا که تاریخ بماند
دور از هجوم خنجر به دستان
ایکاش یکبار دیگر
می توانستم
طلوع غنچه را ببینم !

۱۳ آذر ۱۳۸۳
۳ نوامبر ۲۰۰۴

پیام

سیما صاحبی، همسر محمد جعفر پوینده

به مناسبت ششمین سالگرد قتلهای سیاسی آذر ۷۷

ما با نگاه نا باور

فاجعه را تاب آورديم

تنهایی را تاب آورديم و خاموشي را

و در اعماق خاکستر

می تیپم

«مدایح بی صله»

در ششمین سالگرد ترورهای سیاسی آذر ۷۷ من می توانم با صراحت اعلام کنم که خجالت می کشم از ناصر زرافشان ، وکیل شجاع و آزاده ترورهای سیاسی آذر ۷۷ که ناجوانمردانه بدنبال پیگیری پرونده قتلهای زنجیره ای، پرونده ای سرو دم بریده از محتوا خالی شده بود. امروز سومین سالگرد خود را پشت میله های زندان جهل می گذرانم.

من خجالت می کشم از تمام روزنامه نگاران و صاحبان قلم که پس از ترورهای سیاسی آذر ۷۷، این قتلها را به واقعه ای ملی و جهانی تبدیل کردند و امروز یا در زندان بسر می برند و یا ممنوع القلم شده اند . من خجالت می کشم از اعضای کانون نویسندگان که بعد از ، از دست دادن فعالان خود به صورت ترور، فرار از مرزها و زندان ، هنوز اجازه تجمعهای رسمی خود را ندارند . من خجالت می کشم از ملت ایران که پس از گذشتن ۶ سال از قتلهای سیاسی آذر ۷۷ و قبل از آن از حقایق آشکار این قتلها و آنچه در پشت پرونده این قتلها بوده است، صحبت تازه ای برای گفتن ندارم .

محمد مختاری ، محمد جعفر پوینده، پروانه و داریوش فروهر، مجید شریف، پیروز دوانی و پیش از آنان ترور بیش از ۱۸۵ تن از نویسندگان ، صاحبان اندیشه و فعالان سیاسی چیزی نیست که از خاطره تاریخی ملتی پاک شود و یا حقایق آن روزی بر ملا شود. ملت ایران از این دوره های ترور در طول تاریخ خود بسیار دیده است و بالاخره روزی حقایق آن افشا شده است .

بعد از به بن بست رسیدن قانونی پرونده ترورهای سیاسی آذر به صورت محاکمه ای فرمایشی بدون حضور خانواده ها و وکلای آنان و زندانی کردن ناصر زرافشان به عنوان وکیل فعال و پیگیر این قتلها ما راهی به جز دست دراز کردن به سوی مجامع بین المللی نداشتیم و همواره در این امید بودیم که شاید از سوی مجامع بین المللی، بالاخره حقایق این ترورها پیگیری و به ملت ایران ارائه گردد. کمیته حقوق بشر سازمان متحد، وظیفه پیگیری ترورهای سیاسی آذر ۷۷ را از سوی خانواده های قربانیان پذیرفته است ولی تا کنون با گذشت یکسال واندی از این پیگیری ، گزارشی از آنان به خانواده های مقتولان ارائه نشده است و علت آن بسیار آشکار است: فرستادن نمایندگان آنان به ایران اولاً همواره با مشکل اساسی همراه بوده است و دسترسی آنان به چنین پرونده هایی اصولاً با سدهای آهنین روبروست .

داریوش فروهر و پروانه اسکندری، احمد میرعلایی، سعیدی سیرجانی و غفار حسینی نیز نام ببریم.»

سپس مریم حسین‌زاده، همسر زنده یاد محمد مختاری برای حضار سخنرانی کرد. وی با درود بر روان پاک جان‌باختگان راه آزادی بیان و قلم و تسلیتی دوباره به حضار، سخن خود را آغاز کرد. و با نام شهیدان این‌راه و به‌ویژه اهل قلم و کانون نویسندگان ایران که در این سال‌ها دوشادوش آن‌ها سوگوار و غمخوار بوده‌اند، سخن خود را ادامه داد. وی سپس از وکیل پرونده‌ها، دکتر ناصر زرافشان یاد کردند. او در ادامه خاطره‌ای نقل کرد از محمد مختاری: «رفته بودیم تا پس از دو سال او را از زندان به خانه بیاوریم و اولین حرکت او در لحظه‌ی آزادی این بود که قلم از جیب بیرون آورد و گفت: سوگند به این قلم که تا پایان عمر، از آن‌چه او می‌گوید دفاع کنم.»

سپس صفا پوینده، خواهر زنده یاد محمد جعفر پوینده سخنرانی کرد. او نیز سخنان خود را با شعری از شاملو آغاز کرد: «از پشت شیشه‌ها به خیابان نظر کنید ... ، ششمین سال است که در گورستان سرد و ساکت گردهم آمده‌ایم. تا به یاد آوریم آنان و همه‌ی کسانی را که زیر آسمان لاجوردی این سرزمین در سرار تاریخ غمبارش در خون غلتیدند تا از مهر و روشن‌اندیشی در برابر نفرت و کوتاه‌فکری سخن بگویند.» سپس پیام سیما صاحبی (پوینده) توسط خانم خدیوی خوانده شد: «یاد همه‌ی جان‌باختگان راه آزادی گرامی باد ... در شش‌سالگی ترورهای سیاسی آذر ۷۷ ، با صراحت اعلام می‌کنم که از ناصر زرافشان، وکیل شجاع و آزاده‌ی ترورهای سیاسی آذر ۷۷ ، از روزنامه‌نگاران و صاحبان قلم که این واقعه را تبدیل به واقعه‌ای ملی و جهانی کردند، از اعضای کانون نویسندگان ایران و از ملت ایران تشکر می‌کنم.»

سپس همسر ناصر زرافشان پیام ناصر زرافشان را خواند: «دوستان و یاران انسان‌خواه با فرا رسیدن آذر ۸۳ ، شش سال از خاموشی مختاری و پوینده می‌گذرد و من امروز از پس این دیوارها همراه شما در سوگ آنان نشسته‌ام تا به خون پاک آنان و همه‌ی قربانیان دیگر ... و به هر چه مظلومیت و معصومیت و پاکی و راستی است همراه شما و همراه مردم ستمدیده‌ی این سرزمین، سوگند یاد می‌کنم که عهده‌ی را که با پاکان این آب و خاک برای سرسپاری به آرمان آزادی و عدالت بسته‌ایم تا پای جان نگاه داریم.»

بعد از او نوبت به محمد خلیلی، شاعر و عضو کانون رسید که شعری خواند به نام درفش

سپس از عمران صلاحی، شاعر و طنزپرداز دعوت شد که او با طنز زیبایش، شور و حالی دیگر به مراسم بخشید و با این شعر سخن خود را آغاز کرد:

«هان ای دل عبرت بین از دیده نظر کن هان

داروی نظافت را آینه عبرت دان»

صلاحی با طنزهای شادی‌بخش خود، فضا را کاملاً عوض کرد و آرزو کرد با شوخی و خنده و روحیه‌بخشی به جوانان، آن‌ها را آماده کنیم تا به مصاف سیاهی‌ها بروند.

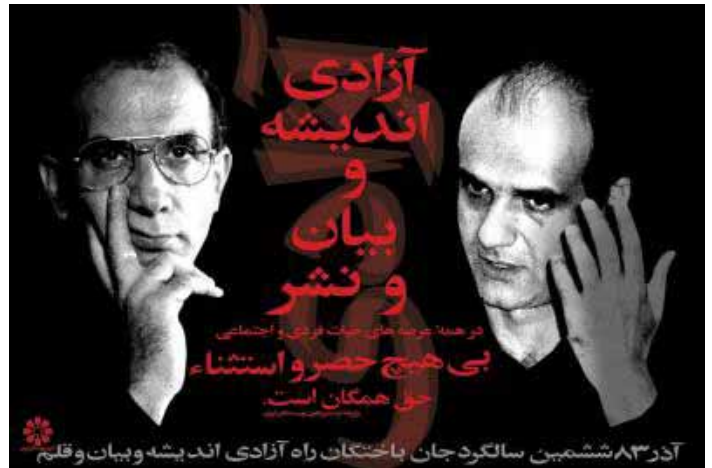
سپس خانم فرخنده حاجی‌زاده پیام دکتر براهنی را خواند: «شاعر و نویسنده، امروز سرنوشت موت پیش از موت دارند. مرگ مختاری و پوینده به تعبیر اولی ریشه‌های ظلمت را به گیسوانمان گره زده است ... نویسنده‌ی تمرین‌مدارا، به رغم تمرین مدارا در هوای سرگردانی‌های منصور نفس می‌کشید ...»

دکتر شریف وکیل ناصر زرافشان و عضو کانون نویسندگان ایران سخنران بعدی بود که گزارشی از پرونده‌ی ناصر زرافشان ارائه داد. او نقطه‌ی مشترک تمام پرونده‌های قتل‌های زنجیره‌ای را شقاوت دانست. وی گفت که در قتل‌های سال ۷۷ ، این شقاوت، علنی و بارز است. سپس افزود که برخی محتویات در یک زمان مفقود شدند که آن

گزارشی کوتاه از ششمین سالگرد شهادت

محمد مختاری و جعفر پوینده

از طرف خانواده‌های مختاری و پوینده



مراسم ششمین سالگرد خاطره‌ی شهیدان راه آزادی اندیشه و بیان، اعضای برجسته‌ی کانون نویسندگان ایران، محمد جعفر پوینده و محمد مختاری روز جمعه ۱۳ آذر ۱۳۸۳ بر سر مزارشان در امامزاده طاهر کرج برگزار گردید. در این مراسم که توسط خانواده‌های مختاری و پوینده و به همت کانون نویسندگان ایران برگزار شد، به طور رسمی از ساعت ۲:۳۰ آغاز گردید و تا ساعت ۴:۳۰ ادامه داشت.

ابتدا حافظ موسوی، با خواندن بخشی از یک شعر بلند از کتاب «آرایش درونی» اثر محمد مختاری مراسم را آغاز کرد. سپس دکتر رئیس‌دانا سخنان خود را با این شعر شروع کرد:

«نامشان زمزمه‌ی نیم‌شب مستان باد

تا نگویند که از یاد فراموشانند.

برای آنان که می‌آیند تا فردا غبار غم و غصه از روزگار بزدایند و می‌دانند کام‌ورزی و بهروزی را جز در ادامه‌ی راه رهایی، استقلال و استغنائی طبع نخواهند یافت؛ برای آنان که جستجو می‌کنند تا سرتسلیم فرود نیاورند و می‌کاوند تا گوهر امنیت و شرافت انسانی را دریابند و بدینسان خوشبخت و سرفراز بزیبند.»

او در ادامه افزود: «زنده یادان فروهرها، مختاری و پوینده و همه‌ی جان‌باختگان قتل‌های سیاسی موسوم به زنجیره‌ای که من می‌شناختم و به خصوص با من دوستی داشتند به دور از تنگ‌نظری‌ها و اسطوره‌پرستی‌های قبیله‌گرایانه بر اصل حاکمیت ملی و مردمی و استقلال میهن پای می‌فشرده.»

پس از دکتر رئیس‌دانا، خانم سیمین بهبهانی شاعر و عضو هیئت مدیره‌ی کانون نویسندگان ایران سخنان خود را با این شعر اخوان ثالث آغاز کردند:

«آنان که همچون گل همه بر باد رفته‌اند

هرگز گمان مدار که از یاد رفته‌اند.»

و افزودند:

«کانون در راه دفاع از آزادی اندیشه و بیان قربانی کم نداده است. از سعید سلطان‌پور تا محمد مختاری و محمد جعفر پوینده تا مجید شریف و پیروز دوانی و باید از دو بزرگ‌مرد و زن تاریخ سیاسی ایران،

گفتم از آن بی خبرم / مستم اما نه چنان مست که نامش ببرم (عماد خراسانی)

یا آنروز فراموش نشدنی که از "کارگاه فیلم"، دفتر سینمایی من و همکاران دیگرم در خیابان میرزای شیرازی در آمدم تا سری به نصرالله کسرائیان در دفترش بزنم که درست در کوچه ی مقابل قرار داشت. وقتی به سر کوچه رسیدم وضع را غیر عادی یافتیم. از فاصله متوجه رفت و آمد سریع چند نفر به داخل عمارت شدم. کسانی هم که از مقابل ساختمان رد می شدند به کنجکاو می ایستادند. من راهم را کج کردم و به دفترم برگشتم. لحظاتی بعد نصرالله تلفن زد و گفت چند مامور تمام شاگردان کلاس نقاشی بهروز مسلمیان را که در همان ساختمان برگزار می شد همراه با خود او با اتوبوس به اوین بردند. من اغلب دانشجویان کلاس بهروز را می شناختم. یکیشان مریم همسر محمد مختاری بود. این بود که بلافاصله به آن خانه در آب سردار زنگ زدم. کسی خانه نبود. می ترسیدم پیش از اینکه محمد از ماجرا مطلع شود ماموران به خانه بیایند و چیزی بیابند (یافتن چند کتاب و روزنامه غیر رسمی برای اعدام کردن هم کافی بود!). محمد را تا وقتی به خانه خندان. ساعات کشدار نگران کننده ای را در حال کوچک ما روی چهار پایه ای که کنار میز تلفن قرار داشت گذراند؛ زیر نقاشی بزرگی که بهروز از چهره فاطمی، همسرش، کشیده بود و به دیوار خانه ما آویزان بود.

انتظار البته خیلی به درازا نکشید. با زنگ مریم که با همکلاسیهایش به کارگاه بهروز برگردانده شده بود، محمد نفسی به راحتی کشید و از پیش ما رفت. انتظار مریم اما وقتی خبر دستگیری محمد را شنید یکی دو سالی به درازا کشید. مریم روز اول را در خانه ما روی همان چهارپایه که زیر نقاشی بهروز قرار داشت به انتظار نشست ولی کسی زنگی نزد. چقدر طول کشید تا محمد دو باره به آن خانه در آب سردار بازگردد را به خاطر ندارم چرا که مدتی بعد من بار سفر را بستم و به همراه نسیم خاکسار از کوه و کمر گذشتم و به تبعید خود خواسته تن در دادم. گرچه تا امروز دیگر آن خانه در آب سردار را ندیدم اما وقتی خبر ربوده شدن محمد را که برای خرید از خانه خارج شده بود شنیدم دوباره آب سردار و کوچه پسکوچه هایش در ذهنم زنده شد. اتفاقا در پاریس بودم که خبر را شنیدم. ناصر رحمانی نژاد را که از آمریکا برای اجرای نمایش تک نفره اش به اروپا آمده بود از هلند به پاریس برده بودم. نمایش در سالن زیرزمینی یک مرکز فرهنگی ایرانی تازه شروع شده بود. من که نمایش را دیده بودم در سالن انتظار ماندم. تازه داشتیم با برگزارکنندگان برنامه لبی تر می کردیم که خبر ربوده شدن محمد را از اخبار فارسی رادیو فرانسه شنیدیم... حالا قرار است به مناسبت ششمین سالگرد قتل او و پوینده دوباره در پاریس دور هم جمع شویم. سیاوش، پسر بزرگ محمد، انگار ایران است و نمی تواند بیاید. همین یکی دو سال پیش بود که تلفنی با هم حرف زدیم. خیال داشت مجموعه ای در مورد پدرش تدوین و منتشر کند. همسن و سال پسر خود من، نیماست. اما شنیدم که سهراب، پسر کوچکترش، می آید. تصویری از او در ذهن ندارم. سنش نباید از سن درپردی من بیشتر باشد. کاش در مراسم، بعد از خواندن اشعاری از پدرش کمی هم از خاطراتش از آن خانه در آب سردار برایمان بگوید؛ از آن روزی که محمد برای خرید از آنجا خارج شد و پا به دنیائی گذاشت که در آن پدر آدم را به راحتی می کشند و وکیل مدافع خانواده را به همان راحتی به زندان می اندازند.

(برگرفته از سایت گویا)

محتویات پرونده مرتبط با اظهارات سعید امامی بوده است. که می توانست نقش بسیار تعیین کننده ای در برطرف کردن ابهامات پرونده داشته باشد.



پس از سخنان آقای شریف، علیرضا جباری، شاعر و عضو کانون، دو شعر خواند به نامهای «بر بام صبح» و «آن شب شکن آوا» که شعر اولی را در زندان قصر سروده بود. او سخنان خود را با این شعر شروع کرد:

«میان گریه می خندم که چون شمع اندر این مجلس

زبان آتشینم هست اما در نمی گیرد.»

آخرین سخنران، علیرضا ثقفی بود که اظهار داشت کمتر مسؤلی است که امکان مناسبی برای برگزاری این گونه مراسم را در اختیار کانون نویسندگان بگذارد و در سخنان کوتاهی به بررسی اجمالی آثار مختاری و پوینده پرداخت

خانه ای در "آب سردار"

رضا علامه زاده

هفته آینده قرار است در مراسمی به مناسبت ششمین سالگرد قتل محمد مختاری و پوینده در پاریس شرکت کنم. از وقتی شنیدم سهراب پسر کوچک محمد و مریم هم در مراسم حاضر است طرح آن خانه در پسکوچه ای در حوالی آب سردار تهران از جلو چشمم کنار نمی رود. خانه ای که سهراب در آن چشم به جهانی گشوده است که هنوز در آن پدر آدم را وقتی برای خرید بیرون می رود می ربایند و بعد جسد کبود شده اش را تحویل مادر آدم می دهند. سهراب و سیاوش برادر بزرگترش که هیچ، خود من هم از آن خانه در آب سردار کم خاطره ندارم. چه بارها که در اتاق پذیرائی خانه برای انتخاب مطالب برای گاهنامه فرهنگی "بیداران" که مدتی محمد و مدتی هم خود من سردبیرش بودیم جلسه بازی راه نیانداختیم. ما، مسئولان بخشهای مختلف بیداران، هر کدام تک تک و با احتیاط به آن خانه در آب سردار می آمدم و با حداقل سر و صدا توی سر و کله هم می زدیم و شماره تازه ای را آماده می کردیم تا دور تازه ای از درگیری با ممیزی بی گذشت اسلامی را آغاز کنیم. چه نامها که به ذهنم نمی آید، حالا که دارم این را می نویسم، از عزیزانی که دور هم می نشستیم و امروزه اغلب در عرصه ادب و هنر کشورمان نامی دارند و همچنان در ایران با سانسور و آدم ربائی دست در گریبانند: "گفت نام گل تو،